

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Scientific

علمی

به سلسله نشر مقالات سابق

(مقاله بیست و یکم)

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین، ۲۹ سپتمبر ۲۰۰۶

شگافتن رباعی بوعلی سینا

در ارتباط ذره و آفتاب

دل گرچه درین بادیه بسیار شتافت یک موی ندانست ولی موی شگافت
اندر دل من هزار خورشید بتافت آخر به کمال ذره ای راه نیافت

این رباعی معظم از "پور سینا"ست؛ از شیخ الرئيس حجة الحق شرف الملك امام الحکماء ابوعلی حسین بن عبدالله بن حسن بن علی معروف به "ابن سینا" (۱)، فرزند نامدار منطقه که نسبتش به وطن عزیز ما ولی افتخارش به تمام عالم بشریت میرسد. در مورد انتساب این مرد بی مانند خراسان - افغانستان قدیم - که یکی او را "ایرانی" میدانند و دیگری "بخارائی"، بسیار گپ زده اند. اما موضوع بحث این مقاله چیز دیگریست. موضوع بحث، شگافتن همان رباعی باشکوهیست، که از طبع بوعلی تراویده و در ذیل تندیس مرمرینش در "میدان بوعلی" و در برابر آرامگاه پرچالش در همدان - ایران - منقور گشته. این رباعی که عالمی از معانی را در بر دارد، هم مقام باعظمت خود بوعلی و نیز عظمت کائنات را به بررسی میگیرد.

ابن سینا ضمن این رباعی مقام شامخ و عظمت علمی خود را پیش میکشد، آن را در کنار عظمت کائنات میگذارد و این عظمت را با آن عظمت مقایسه میکند. از سعی و تلاش مداوم و شتابنده خود در بادیه و وادی علم و دانش و حکمت سخن میگوید و میگوید، که با وجود موشگافی ها، به درک یک سر مویی هم نرسیده است. قلب خود را باز میکند، که در آن هزار خورشید دانش و معرفت میدرخشند و وقتی آنرا در برابر عظمت جهان هستی قرار میدهد، به صراحت اقرار میدارد، که حتی به ساختمان یک "ذره" هم پی نبرده است. بوعلی کائنات را از طریق "ذره" میخواهد شرح دهد و چون به کنه "ذره" نمیرسد، خود را از درک جهان هستی عاجز می یابد. توانائی خود را برجسته میسازد، ولی وقتی عظمت عالم هستی را مینگرد، سر تسلیم مینهد.

البرت اینشتین که انسان معتقدی بود، فرق اعتقاد یک فرد عادی و اعتقاد یک متفکر را درین می بیند، که متفکر با عالمی بُهت و عجز، در برابر مبدأ هستی، سر خم میکند. درست کاری را که بوعلی سینای نامور، ده قرن پیشتر از او کرده بود.

عجیب ترکیبی که پور سینا هزار سال پیش به دست میدهد و امروز در عصر اتم، عظمت گفتارش را درمیابیم. خوب توجه کنید که بوعلی از "ذره" و "خورشید" سخن میراند. اگر کوچکترین ذره یک جسم بسیط و به اصطلاح فزیک و کیمیا "عنصر" را که امروزه روز بنام "اتم" یاد میگردد، مدنظر بگیریم و به ساختمان داخلی آن نظر

افکنیم، به نظامی میرسیم، شبیه "نظام شمسی" و به اصطلاح ایرانیان "نظام خورشیدی". همان گونه که در نظام شمسی، آفتاب در مرکز قرار گرفته و سیارات دوار دورش میچرخند، به عین صورت هسته اتم را می بینیم، که ذرات دَوّاری بنام "الکترون" با عین نظم نظام شمسی بصورت لاینقطع به دورش چرخ میزنند. آیا مقایسه "ذره" و "آفتاب" درین رباعی کاملاً تصادفیست، یا اینکه ابن سینا چنین جهانی را در درون "ذره" حدس میزد؟ با دانش و فراستی که آن عالم زبردست و آن حکیم کم نظیر داشت، دور از تأمل مینماید، اگر این مقایسه و تشبیه را یکسره تصادفی فرض کنیم. ما چه میدانیم، شاید هوش و فکر تیزبین آن نابغه زمان و متفکر دوران، در درون "ذره" نفوذ کرده باشد؟ یعنی همان قسمی که آفتاب و ستارگان و کاهکشانها را با چشم "غیر مسلح" (۲) خود مینگریسته، دیده ژرفنگرش در متن و بطن "ذره" هم داخل شده و در "عالم ذره" نیز نظم و نظامی را حدس میزده است؟

ابن سینا در مصراع اول "دل" خود را - بحیث نماینده عقل - نمایانگر اسرار و "تماشاگه راز" (۳) گیتی میداند، که به سیر آفاق میپردازد و آنچه را که برای انسانهای دیگر قابل درک نیست، درک میکند. به عمق اسرار عالم داخل میگردد و به موشگافی میپردازد. اما با سرگشتگی در می یابد، که حتی سر موئی ازین عالم را هم کشف کرده نتوانسته است. در دل خود هزاران آفتاب نور افشان را می بیند، که میتواند در پرتو آنها اسرار تاریکخانه گیتی را نمایان سازد، و با این حال صمیمانه اذعان میکند، که حتی راز یک "ذره" را هم کشف کرده نتوانسته است. ببینید، که بوعلی از "کوچکترین عالم" که به حساب فزیک مدرن Microcosmos نامیده میشود، به "بزرگترین عالم" و به اصطلاح فزیک Macrocosmos، سیر میکند، هر دو را در ارتباط هم ذکر میکند و گویا میخواهد رابطه ای را بین این دو، برقرار نماید.

بزرگترین فزیکدان قرن بیستم، البرت اینشتین Albert Einstein، که درک کامل افکارش فقط منحصر بخود او بود و نود و نه اعشاریه نه درصد دانشمندان فزیک جهان به فهم کلی آنچه او بدان دست یافته بود، نرسیده اند، سالهای آخر عمر خود را صرف کشف فارمولی میکرد، که با آن بتوان از "مایکروکاسماس" تا "مکروکاسماس" را تشریح کرد. او در پی کشف فارمولی برای "فرضیه میدان متحد" Theory of Unified Field برآمده بود. میخواست از طریق چنین "فارمول جهانشمول"، اسرار و قانونمندی حاکم بر تمام جهان - از "اتم" تا "کهکشان" - را تشریح نماید. اینشتین سالهای سال - سالهای آخر عمرش - غرق پیدا کردن همین فارمول بود، ولی به آرزوی خود نرسید. نمیدانم که فزیکدانان عالم با استفاده از اساسات تیوریکی، که این نابغه فزیک در زمینه ریخته بود، کار وی را ادامه میدهند و یا اینکه با مردن این دانشمند بی بدیل عالم فزیک، مفکوره اش نیز از بین رفته و مرده است؟؟؟

از کجا معلوم که بوعلی سینای بلخی، ده قرن پیش از اینشتین المانی، دورنمای چنین مفکوره ای را در سر نپرورانده باشد؟

توضیح :

۱ - القاب مکمل بوعلی از صفحه ۸۵ جلد پنجم "فرهنگ معین" - بخش "اعلام" یا "اسمای خاص" - گرفته شده. البته این القاب عالیشان را معاصران دانشمند و اخلاف دانش پژوه عالم اسلام، افتخاراً به وی ارزانی کرده اند. و این کاری نبوده که به زور سرنیزه و شمشیر حاصل گشته باشد، چنانکه در زمانه ما و در مملکت ما رواج یافته است.

۲ - ترکیب "چشم غیر مسلح"، اصطلاح امروزیان است و مراد از آن، دیدن بدون وسایل "بزرگ بینی" از قبیل "دور بین و ذره بین و مایروسکوپ و تلسکوپ" است.

۳ - ترکیب "تماشاگه راز" از بیت مشهور حضرت حافظ بعاریت گرفته شده، که:

مدعی خواست که آید به تماشاگه راز دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد

البته حافظ "دل عارف" را "تماشاگه راز" می داند و معتقد است، که درک اسرار هستی فقط از "قلب عارف" ساخته است، نه از "مدعی" که مراد از "عقل" است. عرفاء "عقل" را در برابر "دل" خوار و حقیر می شمردند و از آن با کلمات "غیر" و "مدعی" و "دشمن" تعبیر میکردند؛ درست برعکس حکماء و فیلسوفان.